



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۷/۱۱

عزیز الله کهگدای

یعقوب لیث صفاری یکی از مشاهیر افغانستان و جهان

یعقوب لیث صفاری : در شهر بست مردی بنام « غسان » که از بزرگان سیستان بود بر حکومت آنجا شورید و از حق مظلومان دفاع میکرد ، حاکم او را کشت . این حرکت بی رحمانه موجب تنفر عامه شده و سبب شورش گردید. برادر مقتول «صالح بن نصر» به خونخواهی قیام کرد تا آنکه حاکم فرار کرد و صالح بر شهر بست تسلط و استیلاء یافت . یاران صالح بیشتر از عیاران بودند که از رهنی منطقه را غارت میکردند و صالح در تصرف بست از این طبقه استفاده کرد و بر بست تسلط و استیلاء یافت . یکی از این همکاران صالح ، **ابویوسف یعقوب بن لیث صفاری** بود که کسی او را درست نمی شناخت و خاندانش مجهول بود و قبل از عیاری شاگرد روی گر « مسکر » بود و با پدر خود « لیث صفاری » از ده قرنین در شرق زرنج بمرکز سیستان آمد. پدرش چهار پسر داشت ، یعقوب ، عمرو ، طاهر و علی که همه شغل رویگری داشتند.

یعقوب از پیش پدر به شهر آمد و شاگرد مسگری به مزد ۱۵ درهم شد ، او مزد روزانه خود را با یارانش صرف میکرد و بدین ترتیب دوستان خوبی پیدا کرد . همت بلند و هوش سرشارش شغل او را تغییر داد و در صف عیاران قرار گرفت و در سال ۲۳۲ ق با رفقاییش خدمت صالح رفت . صالح که شجاعت ، دلاوری و بلند همتی او را دید قوماندانی آن دسته را به او داد که اولین منصب یعقوب بود .

در سال ۲۳۲-۲۳۸ ق صالح بن نصر بدست یاری قوماندان یعقوب بر شهر بست مسلط شد خراج و مالیات را برای خلیفه بغداد

که رایج بود نفرستادند. صالح ، یعقوب و « درهم » را به سرکوبی خوارج فرستاد. یعقوب «عمار» و حاکم سابق را شکست داده و بر کسی سیستان تسلط یافت . سپس صالح میلیون ها دارایی از مال مردم را گرفته فرار کرد ، در این جریان «درهم» آمرش و میخواست یعقوب را بکشد ولی یعقوب فهمیده او را حبس ، و در سال ۲۳۷ ق از طرف مردم سیستان به امارت رسید.

یعقوب و جنگهای داخلی : وقتی که یعقوب به امارت رسید، اولین کار او بر انداختن مخالفین او بود، او صالح را منهزم ساخت . صالح بطرف کابل گریخت و با پادشاه کابل «رتبیل» یکجاشد ، یعقوب رتبیل را کشت و صالح را زندانی کرد تا آن که در زندان بمرد و دشمن سومش «عمار» را در جنگ کشت و از دشمن رهایی یافت .

فتوحات یعقوب : یعقوب متوجه افغانستان شد که در آن عصر ضمیمه خراسان و بدست آل طاهر اداره میشد. در ۲۵۳ ق یعقوب به هرات رسید و پس از مقاومت بسیار هرات را گرفت . از این پس شعراء و ویرا به عربی و فارسی ثنا گفتند و نام او را در خطبه خواندند. در ۲۵۵ ق کرمان را از طاهریان گرفت سپس شیراز را بدست آورد. در سال بعد باز متوجه افغانستان شد و کابل بدست بودائیان بود ، یعقوب کابل را تصرف و بدست مسلمین افتاد ، بنخانه هارا منهدم و بت های زرین را به غنیمت به سیستان بردند و پنجاه بت طلایی بنام تحفه و بعنوان فتح یک کشور برای المعتمد خلیفه عباسی فرستاد او بود که اسلام را در آن ناحیه نشر داد.

امیر سیستانی پس از مراجعت از کابل در ۲۵۸ ق بلخ را فتح و تصرف نمود و در ۲۵۹ ق به آسانی نیشاپور را گرفت و محمد طاهری را دستگیر و با افرادش به سیستان زندانی کرد و سپس یعقوب بطرف گرگان و بسراغ علویان رفت و طبرستان را که بدست طاهریان بود بتطرف خود در آورد.

یعقوب بعد از تصرف ایران و قسمتی از افغانستان برای بدست آوردن بغداد عازم آن دیار شد و در ۲۶۱ ق نامه به خلیفه المعتمد عباسی نوشت و از بی کفایتی طاهریان بوی اطلاع داد ، خلیفه از ترس یعقوب ، فرمان حکومت خراسان، بلخ، طخارستان، طبرستان و ری فارس را با ریاست شاروالی بغداد رابه او داد که مامور جهاد با کفار شود و همچنین پیغامی به یعقوب فرستاد که با هم متحد شوند اما یعقوب که خود را نیرومند میدانست به خلیفه جواب منفی داد و خود مشغول تهیه قشون مجهز گردید تا حمله بزرگ به بغداد نماید ولی متأسفانه بمرض قولنج مبتلا و خلیفه از مریضی یعقوب

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

واقف گردیده برای یعقوب نوشت : بامن سرچنگ پیش گرفتی اما اکنون خداوند ما را بر تو غلبه داد، گناه تو را بخشیدیم و برای آنکه ترا مورد عفو و مرحمت خود قرار دهیم امارات خراسان و فارس را بتو دادیم .

این پیام تملق آمیز خلیفه ، یعقوب را منصرف نکرد و دستور داد طبقی از زنان ، ماهی ، پیاز و نمک در حضور رسول خلیفه بغداد نزد او آوردند آنگاه یعقوب گفت : به مخدوم خود بگو ! من رویگر زاده ام و از پدر رویگری « مسگری » آموخته ام خوراک من همین است که دیدی و این دولت ، شان و شوکت را از راه دلاوری و شجاعت ، رنج و زحمت بدست آورده ام این مقام ، منصب و قدرت میراث پدر نیست و بدان که تا تو و خاندان خلافت را برنیندازم آرام نمیگیرم ، مگر آنکه بمیرم و تو از دست من آسوده شوی و اگر حیات بود سروکارت با این شمشیر خواهد بود و اگر مغلوب شدم به وطن خود سیستان برمیگردم و با همان نان ، پیاز و نمک میسازم تا عمر بسررسد .

نماینده خلیفه به بغداد برگشت اما ، قبل از رساندن پیغام به خلیفه ، خبر مرگ یعقوب امیر صفاری منتشر شد و خلیفه از ناحیه این حریف زورمند آسوده خاطر شد .

یعقوب بروز دوشنبه بیستم شوال سال ۲۶۵ ق در جندی شاپور درگذشت و در همان جا بخاک سپرده شد . مدت امارات این دلیر قهرمان از محرم ۲۴۷ ق تا بیستم شوال ۲۶۵ ق یعنی ۱۷ سال و ۱۰ ماه بود . یعقوب پادشاه علم دوست ، عادل و مرد خردمند و دوراندیش ، بلند همت ، عالی نظر ، قانع ، دستباز ، جوانمرد و با احسان بود از اینرو اطراف او راجنگجویان بسرعت گرفتند و او به همه محبت و شفقت میکرد .

مؤرخین درباره صفات فاضله این مرد بزرگ زیاد نگاشته اند که نمونه خصال حمیده اوست : یعقوب در تحمل مصائب و رنج سفر ، قوت اراده و قناعت فردی منحصر و بینظیر بود و در امارات و فرماندهی سپاه هم باهوش و باتدبیر و صاحب نظر بود لذا در اکثر حملات فتح و ظفر نصیب او میشد . یعقوب کمتر میخندید ، سیاست او در دل لشکریان جا گرفت ، آنها را راضی نگاه میداشت . او بهترین عساکر با انضباط و باتربیت داشت و افراد قشون را عزیز و محترم میداشت .

ابویوسف یعقوب صفاری یک دسته سرباز فداکار داشت که امروز بنام « گارد محافظ » معروف است که او را محافظت میکردند و ۷ سال به امر خلیفه بغداد بنام یعقوب در مکه و مدینه خطبه خوانده میشد و او را « ملک الدنيا » و صاحب قرآن می گفتند . چیزی که از نظر روانشناسی جالب توجه است اینست که یعقوب و نظائر او بیکار رهنی مشغول بودند و بعد به مقامی که رسیدند دارای فضائل نفسانی شدند . (تاریخ مفصل اسلام)

« پایان »